



سه جلسه منبر مکتوب

چگونه می توانیم ولّی خدا را یاری کنیم؟





نام کتاب: چگونه می‌توانیم ولی خدا را یاری کنیم؟

تهیه و تنظیم: علی حیدری

کاری از: مرکز تخصصی تبلیغ دارالحکمة

سال انتشار: پاییز ۱۴۰۴، فاطمیه ۱۴۴۷



مرکز تخصصی تبلیغ دارالحکمة



برای عضویت در کانال «حوزه و تبلیغ» اسکن کنید

فهرست

۷	چالش مردم در نصرت اولیاء خدا
۲۵	نصرت امام: یاری رساندن به ولی خدا، کلید سعادت فرد و جامعه
۵۱	اهمیت نصرت همگانی به ولی خدا

تمیز بین یافاطمه
شدت قاتل علی

ز بیخ می رسد صد بار
در صدای فاطمه ...

شعر: محمد توکلی



• چالش مردم در نصرت اولیاء خدا

« عجیب‌ترین تعالیم دینی ما

شاید یکی از عجیب‌ترین تعالیم دینی ما از این جهت که کمتر به آن پرداخته می‌شود مسئله‌ی نصرت دین خدا و یاری ولیّ خدا باشد. اگر این موضوع به عنوان یکی از انتظارات اصلی ایمان و دین باوری مطرح شود، برای بسیاری از مردم عجیب خواهد بود. ما مؤمن می‌شویم تا ولیّ خدا را یاری کنیم؛ نه اینکه مؤمن شویم صرفاً تا انسان خوبی باشیم. نه اینکه مؤمن شویم فقط برای اینکه به خدا ایمان داشته باشیم و دیگر هیچ. و نه اینکه مؤمن شویم تنها برای اجرای مجموعه‌ای از احکام و دستورهای الهی که معمولاً آن‌ها را در محدوده‌ی زندگی فردی خود می‌دانیم. گاهی اگر جنگی پیش بیاید، می‌گوییم باید استقبال کنیم؛ اما فراتر از این، هدف بعثت انبیا و یکی از مهم‌ترین مقاصد ارسال رسولان الهی، همین نصرت

دین خدا و یاری ولی خداست. اگر تأکید بر نصرت ولی خدا نکنیم، ممکن است کسی در جایی کتابخانه‌ای بنا کند و بگوید: «من دارم دین خدا را یاری می‌کنم»، اما در همان حال، ولی خدا را تنها بگذارد. اجازه دهید آیه‌ای از قرآن را برایتان تلاوت کنم: لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ (حدید، ۲۵)

تا معلوم شود چه کسانی دین خدا را یاری می‌کنند و چه کسانی خدا و پیامبران‌ش را نصرت می‌دهند. بگذارید برای روشن‌تر شدن این موضوع، نگاهی به تاریخ اسلام بیندازیم. شاید برایتان عجیب باشد، اما گاهی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در دعوت مردم، مستقیماً بر ایمان و اعتقادشان تمرکز نمی‌کردند. بلکه می‌فرمودند: «من فعلاً کاری ندارم که شما به چه چیزی معتقدید یا چه نوع دینداری‌ای دارید؛ مهم این است که آیا مرا یاری می‌کنید یا نه؟» نکته‌ی اصلی اینجا است که وقتی رسول خدا از سوی پروردگار مبعوث می‌شود، مردم را به چالش نصرت خود فرا می‌خواند. چالش اصلی در ایمان، صرفاً باور به خدا نیست. حتی چالش اصلی ایمان به خود پیامبر هم نیست. بسیاری از مردم حاضرند ایمان بیاورند، اما وقتی پای یاری پیامبر و پرداخت هزینه‌های ایمان به میان می‌آید، عقب می‌کشند. به یاد بیاورید: هفتاد نفر از مردم مدینه زمانی که با پیامبر اکرم پیمان بستند، محور آن

پیمان این بود که گفتند: «ما حاضریم جان خود را در راه تو فدا کنیم.» و البته فراموش نکنید، بر ما آخرین پیامبر خاتم‌المرسلین مبعوث شده است. اما اگر روزی دیدید پیامبری مبعوث شد، با احتیاط به سمت او بروید. زیرا ایمان آوردن به پیامبران آسان نیست؛ تا وقتی به مقام نصرت آن‌ها نرسی، ایمان واقعی شکل نمی‌گیرد. و این همان خواسته‌ی اصلی آن‌ها از مردم است.

« چالش نصرت در زندگی انبیا

خداوند متعال می‌توانست به‌گونه‌ای مقدر کند که پیامبر گرامی اسلام درگیر مسائل و مصائبی که تجربه کردند، نباشند. اما در ۱۳ سال اقامت در مکه، دست‌کم در ۱۰ سال از این مدت بعد از سه سال اول که رسول خدا به امر تبلیغ نمی‌پرداختند هر کس که ایمان می‌آورد، تکلیف مهمی بر عهده‌اش قرار می‌گرفت: حفظ جان پیامبر. این صحنه در تاریخ، درس بزرگی به ما می‌آموزد. در آیه‌ی کریمه نیز تصریح شده که خدا می‌خواهد بداند چه کسی او و رسولانش را یاری می‌کند. پیامبر را فرستادم تا ببینم چه کسانی او را نصرت می‌دهند؛ نه صرفاً برای اینکه پیامبر الگو یا معلم باشد یا هدایت کند و بعد کار مردم به خودشان واگذار شود. بله، پیامبر مبشر و نذیر و معلم است، اما همه‌ی این‌ها در نهایت به چالش نصرت می‌انجامد.

پیامبر هیچ‌کس را از این امتحان الهی رها نمی‌کند:

بشارت داد، انذار کرد، تبلیغ و تعلیم نمود تا چه میزان این دعوت اثرگذار بوده است؛ و سرانجام می‌گوید: «بیا مرا یاری کن تا معلوم شود آن چه آموختی چه ثمره‌ای داشته است.» نصرت رسول خدا ﷺ، چالش اصلی مؤمنان است و ما نیز از این قاعده مستثنی نیستیم.

دشمنان بیرونی صرفاً بهانه‌اند؛ خداوند زمینه‌ی امتحان را فراهم می‌کند و بهانه‌ها را هم می‌آورد. جهاد هم محصول همین روند است تصادفی نیست، بلکه نتیجه‌ی سنت الهی است. این آزمون از هر کسی می‌پرسد: آیا می‌توانی در قامت نصرت ولی خدا وارد شوی یا نه؟ اگر دنبال عافیت باشی و بخواهی بی‌زحمت ایمان داشته باشی، چنین ایمانی پذیرفتنی نیست؛ اگر حاضر نباشی در میدان دفاع از ولی خدا هزینه دهی، ایمان کامل شکل نمی‌گیرد. خدا از ما می‌پرسد: «مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلُهُ؟» چه کسی او و فرستادگان او را یاری می‌کند؟

امام مهدی عجل الله تعالی فرجه هنگامی ظهور می‌کنند که ما توان یاری‌شان را داشته باشیم؛ لذا ما باید مؤمن به ولی باشیم و آماده‌ی نصرت او. **أَرْوَا حُنَّا لِرَبِّ مَقْدَمِ الْمَهْدِيِّ فِدَا** اگر ایشان تشریف بیاورند، همه باید او را یاری کنند..

« مثال‌های قرآنی از نصرت

مثال «یاری نکردن» در قرآن بسیار عجیب و عبرت‌آموز است؛ مثال بنی اسرائیل که فقط منتظر یاری

خدا بودند، قابل تأمل است. وقتی فرمان آمد که بروید بجنگید، حضرت موسی بن عمران علیه السلام به آن‌ها گفت: «بیایید با قومی جنگ کنیم که من شما را از فرعون نجات دادم و آن قوم ظالم را شکست دادم؛ حالا در مسیر ما قومی ظالم دیگر قرار گرفته است، با آن‌ها بجنگید تا به سعادت برسید.» اما آن‌ها پاسخ دادند: «نه. ما قرار بود مؤمن شویم و از خدا کمک بگیریم؛ دیگر لازم نیست ما خودمان خدا را یاری کنیم یا شما را یاری کنیم.» در قرآن آمده است: «قَالُوا يَا مُوسَى لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ» (مائده، ۲۴). یعنی گفتند: «تو و خدای خودتان بروید و بجنگید؛ ما اینجا می‌مانیم.» این همان وضعیت بازنده در چالش است.

خدا صحنه را به گونه‌ای چیده که تو باید برای او هزینه کنی، برای او خرج دهی. ای کاش دینی می‌آمد که ما هزینه ندهیم، اما این هزینه برای کی است؟ برای ولی خدا. ولی خدا محبوب است، ولی خود او باعث ایجاد منازعه می‌شود؛ این را نمی‌توان از بین برد. هرچه دعوت به صلح می‌کنیم که «کوتاه بیا»، او از اول مأمور به درگیری بوده است: «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ» (حجر، ۹۴)؛ یعنی بگو هرچند موجب درگیری شود و از مشرکان روی بگردان. ما درگیر می‌شویم.

پیشنهاد من به اهالی مساجد این است: اگر می‌خواهید امام جماعتی برای مسجد انتخاب کنید،

امامی نگیرید که اهل درگیری باشد؛ زیرا چنین امامی همه شما را به درگیری می‌کشاند و ممکن است مشکل برای مسجد ایجاد کند. امامی انتخاب کنید که با کسی درگیر نشود، امامی که موردِ علاقه و احترام عامه باشد. پیام مردم مکه به پیامبر نیز از همین جنس بود: گفتند مسجدالحرام حرمت دارد، اینجا جای بحث‌های سیاسی نیست، بگذار مردم طواف کنند. آن‌ها نمی‌خواستند طواف خانه خدا سیاسی شود. در نتیجه، پیامبر ناچار شد هجرت کند تا مردم، پیامبری او را به صورت واقعی بپذیرند. سپس آماده‌ی جنگ شدند با همان مردم مکه که قبلاً با آن‌ها رابطه و معامله داشتند؛ حالا اما باید با آن‌ها جنگ کنند. مدینه عملاً به پادگان تبدیل شد. ایمان آوردن به پیامبر این آثار را دارد و شرایطی ایجاد می‌کند. خدا می‌فرماید: «لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ» باید معلوم شود چه کسی او و رسولانش را یاری می‌کند. برخی می‌گویند ما حاضریم از پیامبر حمایت کنیم؛ اما نه از نوعی که چالش و درگیری ایجاد کند مثلاً بیاید مسجد بسازد و ما نوکرش باشیم و زندگی‌مان هم همان زندگی عادی بماند. این‌گونه نیست؛ پیامبری که دعوت می‌کند، شما را به رزم و تلاش می‌کشاند. بهترین رزمندگان آن زمان، پیشگامان میدان بودند؛ برای نمونه در جنگ بدر پیامبر حدود هفتاد اسیر گرفت. دو تن از زیبارویان و بانفوذترین اسیران را... من می‌خواهم شما را با واقعیت تاریخ روبه‌رو کنم؛ قضیه آن قدرها هم ساده

و قالبی نبود که بگوییم «آن‌ها مردمی جاهل بودند که پیامبر را رها کردند».

این چالش‌ها به سادگی قابل حل نیستند؛ نمی‌شود گفت مردم با پیامبر «بد شدند» و مسئولیت را کنار گذاشت. توصیه‌ای که عرض کردم این است که در جامعه امام یا سخنوری انتخاب نکنید که اختلاف و درگیری برانگیزد؛ اگر مصلحت باشد و برای خیر اهل حق لازم باشد، اختلاف را مدیریت کنید، اما بی‌جهت تفرقه نیفکنید. پیامبر را هم متهم کردند که اختلاف‌افکن است؛ آن‌ها برای جا انداختن برچسب دنبال بهانه می‌گشتند. وقتی هیچ برچسب دیگری پیدا نکردند، گفتند او «اختلاف‌افکن بین خانواده‌ها» است.

اگر من بخواهم وظیفه‌ام را در جامعه انجام دهم و اختلافی میان حق و باطل بیندازم، ممکن است آن اختلاف در مورد اهل حق هم رخ دهد؛ اگر این اختلاف به مصلحت باشد، باید بر آن پافشاری کرد. اما رسول خدا همه را درگیر می‌کند و از یارانش می‌خواهد به او کمک کنند: «من دعوا را انداختم، پاشو بیا تو دعوا.» وقتی اهل مدینه گفتند حاضریم از تو حمایت کنیم، پیامبر فرمود: «باید از خون و جان خود بگذرید.» خلاصه اینکه، این است ذات داستان نبوت: نصرت و هزینه‌دادن از ویژگی‌های اصلی آن است.

« درس‌های جنگ بدر واحد

در جنگ بدر چه گذشت؟ راستش، همیشه وقتی می‌خواهم جزئیاتش را بگویم، با خودم فکر می‌کنم نکند مردم برداشت نادرستی از دین پیدا کنند؛ اما باید دانست این حوادث برای فهم سنت‌های الهی ضروری است. در میان اسیران بدر، دو جوان خوش‌چهره و بانفوذ از قریش بودند. رسول خدا ﷺ فرمودند: «علی جان، این دو نفر را بیاور.» وقتی آن دو به چهره‌ی پیامبر نگاه کردند و خشم ایشان را دیدند، فهمیدند که کارشان تمام است. گفتند: «رسول خدا ما را خواهد کشت.» و شروع کردند به التماس، اما فایده‌ای نداشت. رسول خدا دستور قتلشان را صادر فرمود؛ چرا که در آن زمان هنوز دستور به گرفتن اسیر نازل نشده بود. در قرآن هم آمده است: «مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أُسْرَى حَتَّى يُثَخِّنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (انفال، ۶۷) یعنی: هنوز وقت گرفتن اسیر نرسیده، شما دنیایی می‌اندیشید و خدا آخرت را می‌خواهد.

اهل مدینه در اینجا کم آوردند. گفتند: «یا رسول الله، ما آمدیم شما را یاری کنیم، جنگیدیم، پیروز شدیم، حالا این‌ها را بکشیم؟ خون‌ها چه می‌شود؟» پیامبر فرمود: «این‌ها فامیل‌های من هستند، نگران نباشید.» باز گفتند: «آقا، بالاخره این‌ها خویشاوندان ما هستند،

بگذار آزادشان کنیم و در مقابل، فدیهای بگیریم. هم آنان آزاد می‌شوند، هم ما به پولی می‌رسیم.» پیامبر فرمود: «من نمی‌پسندم.» اصرار کردند، التماس کردند تا سرانجام فرمود: «باشد، اما بدانید به همان تعداد که امروز اسیر آزاد می‌کنید، در جنگ بعدی شهید خواهید داد.» گفتند: «جنگ بعدی؟ مگر جنگ دیگری هم هست؟» فرمودند: «آری، هنوز آغاز راه است.» در جنگ اُحد، درست همان تعداد هفتاد نفر از یاران پیامبر به شهادت رسیدند؛ همان‌هایی که اسیران بدر را آزاد کرده بودند. بله، دین خدا و نصرت رسول خدا چنین اقتضایی دارد. گفتند: «یا رسول الله، ما کمک می‌کنیم، ولی چرا شما جنگ را راه می‌اندازید؟» فرمودند: «اگر من جنگ نیندازم، پس چگونه باید من را یاری کنید؟ شما قرار است در کارزار حق و باطل حاضر شوید، نه فقط برای ساخت حمام یا انبار!» ایمان واقعی، چالش دارد. دین خدا ساده نیست. قدرت‌طلبان در برابر پیامبران می‌ایستادند. پیامبر مأمور بود با آنان مقابله کند، نه با مردم عادی یا حتی کافران غیرمعاند. پیامبر با کسانی می‌جنگید که سد راه نجات بشر بودند، نه با کافران مطلق.

در مدینه، آن حضرت حتی برای اقلیت‌های مذهبی آیین‌نامه‌ای نوشت و دستور داد حقوق آنان رعایت شود. با کافران بی‌آزار کاری نداشت، بلکه با قدرت‌طلبان درگیر بود؛ آنان که نمی‌گذاشتند نور خدا گسترش یابد. امام

زمان عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى
فُرْجَةَ الشَّرِيفِ نیز چنین‌اند. با گناهکاران عادی دشمنی ندارند؛ بلکه با کسانی رویارواند که مانع عدالت و حقیقت می‌شوند. پس این نکته را خوب بیندیشید: ایمان آوردن به پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و اولیای خدا یعنی پذیرش امتحان نصرت؛ امتحانی که در آن باید هزینه داد، باید در میدان ماند.

ما هم در دوران خود چنین آزمونی را دیده‌ایم. در آغاز انقلاب، بسیاری ایمان آوردند به راه امام، اما وقتی جنگ شد، معلوم شد چه کسی واقعاً نصرت می‌کند. هنوز هم درگیر همان امتحانیم.

اما این را بدانید: کسانی که در این راه ایستادند، هرگز زیان نکردند. وضع ما، با وجود همه سختی‌ها، از بسیاری ملت‌ها بهتر است. دین رنج نمی‌آورد، بلکه رنج را معنا می‌کند و برطرف می‌سازد. فقط در آغاز، گلوله‌ی درشتی به نام جهاد سر راهت می‌گذارد، اما پس از آن، سراسر برکت است.

ایمان آوردن به ولی خدا یعنی پذیرفتن هزینه‌ی نصرت او؛ و این نصرت، آزمونی است از جانب خدا. امتحانی سازمان‌یافته برای جامعه‌ی مؤمنان، که در آن بی‌شک چالش‌ها پیش خواهد آمد.

« نصرت در زمان ائمه و امام زمان عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فُرْجَةَ الشَّرِيفِ »

مردم آمدند در خانه‌ی امیرالمؤمنین علی عَلِيٍّ. گفتند: «یا علی، ما شما را می‌خواهیم، بیا حکومت را بپذیر.»

اما حضرت فرمودند: «نه.» گفتند: «چرا نه؟» فرمود: «چون هر کس بخواهد ولی خدا را یاری کند، امتحان می‌شود به نصرت ولی خدا؛ و آن امتحان در همان چالشی است که ولی خدا در جامعه ایجاد می‌کند.»

بله، مردم آن روز ایمان آوردند، یعنی به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام اعتراف کردند، اما همان ایمان، بلافاصله با امتحان همراه شد؛ جنگ‌ها یکی پس از دیگری آغاز شد و بسیاری کنار کشیدند. می‌خواستند هم مؤمن باشند، هم گرفتار چالش نصرت ولی خدا نشوند. اما این دوازدهم جدا نیستند. این داستان روشن است، اما امروز هم باید احتیاط کرد. ما الآن در مسجد مقدس جمکران هستیم. فرض کنید گروهی از صلح‌طلبان بیایند دم در جمکران و برگه‌هایی پخش کنند بین مردم که: «آقا، جمکران نروید! اگر به صاحب این مسجد ایمان بیاورید، باید یاریش کنید؛ و او سر جنگ دارد با قدرت‌طلبان. آمدن شما یعنی آمادگی برای جنگ!» می‌گویند: «بروید یک مسجد دیگر بسازید، چرا مسجدی که مربوط به امام زمان است می‌روید؟» اما مگر بهتر از این است؟ آمدن به جمکران یعنی یاد و نصرت امام را زنده نگه داشتن. بله، ممکن است به جنگ منتهی شود، اما آن جنگ، به صلح ابدی ختم خواهد شد. در حالی که صلح بی‌ایمان، ما را به بردگی دائمی می‌کشاند؛ جنگی خفت‌بار که تمام‌نشدنی است. اما من یک نگرانی دارم؛ نکند در میان زائران جمکران، کسی باشد که فقط برای دیدار حضرت

آمده، نه برای یاری حضرت. بعد وقتی حضرت ظهور کنند، همین‌ها بگویند: «آقا، ما دعا کردیم بیایید، فقط می‌خواستیم پشت سر شما نماز بخوانیم، نه اینکه ما را به جنگ ببرید! ما زن و بچه داریم، گرفتاری داریم، کمی کوتاه بیایید، بلکه خدا خودش اصلاح کند...» بعضی‌ها به انقلاب ایمان آوردند، آمدند، اما وقتی امتحان نصرت رسید، کم آوردند. چالش اولیای خدا همین است: «بلند شو، بیا مرا یاری کن!» و این، چالش سنگینی است. هر کس به پیامبر ایمان می‌آورد، باید آواره می‌شد. خانه و زندگیش را رها می‌کرد و به مدینه هجرت می‌کرد. می‌گفتند: «یا رسول‌الله، ما به شما ایمان آوردیم، اما چرا باید آواره شویم؟ خانه داریم، کشاورزی می‌کنیم، زکات هم برای شما می‌فرستیم.» پیامبر فرمود: «نه، باید هجرت کنید.» در قرآن هم آمده است: «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا؟» (نساء، ۹۷) کسانی که در زمین ماندند و هجرت نکردند، و بهانه آوردند که مستضعف بودیم، فرشتگان به آنان می‌گویند: مگر زمین خدا گسترده نبود تا هجرت کنید؟ هجرت، شرط ایمان بود. اهل مدینه هم وقتی مهاجران آمدند، گفتند: «یا رسول‌الله، ما ایمان آوردیم که یار شما باشیم، نه اینکه خانه‌هایمان را تقسیم کنیم!» اما پیامبر فرمود: «این‌ها آمدند تا مرا یاری کنند؛ باید در خانه‌هایتان جا دهیدشان.» زندگی

همه به هم ریخت، اما این یعنی امتحان ایمان. پیامبر فرمان داد: «هیچ‌کس حق ندارد از مدینه خارج شود.» گفتند: «چرا؟» فرمود: «چون شما آمده‌اید برای یاری من؛ اگر هر کس خواست برود، جمع ما از هم می‌پاشد. پس خروج از مدینه حرام است.» جبرئیل امین آمد و مرزهای مدینه را مشخص کرد؛ از این جا تا آن جا. فرمود: «خارج نشوید، مگر با اجازه.» چرا؟ چون ایمان آوردن یعنی در خدمت ولی خدا بودن، نه فقط محبت قلبی. نصرت خدا و نصرت ولی خدا، امتحان اصلی ایمان است. این فقط احساس یا شعار نیست. گفتن «نَصْرُكَ مَقْدَمُنَا، أَمَادُنَا نَصْرُكَ» کافی نیست؛ باید هزینه داد. دعا کنیم، اما درست دعا کنیم: نه اینکه بگوییم: «خدایا ما را از امتحان نصرت دور کن!» بلکه بگوییم: «خدایا، ما را در نصرت ولی خودت یاری کن.» اگر بخواهیم ولی خدا کار آسانی داشته باشد، اگر بخواهیم نصرت او بی‌هزینه باشد، می‌شویم مثل بنی اسرائیل. واقعیت این است که ولی خدا در نهایت، از ما یاری می‌خواهد؛ پس باید از خدا بخواهیم که ما را کمک کند تا بتوانیم او را یاری کنیم. اما یک هشدار: جمکران زیاد نروید، اگر هنوز آماده‌ی عوارض ایمان نیستید! ایمان به ولی خدا زیباست، اما تبعات دارد. بعضی می‌گویند: «ما که گناه نکردیم، فقط ایمان آوردیم، چرا ما را به جنگ می‌فرستی؟» اما ایمان واقعی، حتماً پایش به میدان کشیده می‌شود. و حالا در ایام فاطمیه هستیم... ای کاش همه‌ی عالم فدای

غصه‌های حضرت زهرا علیها السلام شود.

« چالش نصرت در زندگی حضرت زهرا (س) »

حضرت زهرا علیها السلام نیز همان مسیر انبیا و اولیای الهی را ادامه داد؛ مردم را به چالش نصرت ولی خدا کشاند. برخاست، سخن گفت، مطالبه کرد. اما مطالبه‌ی او، مطالبه‌ای ساده نبود؛ درخواستِ یاری برای خدا و ولی خدا بود. مردم دیدند فدک را گرفته‌اند، گذاشته‌اند در بیت‌المال. نیمی از مردم هم این را فقط در روضه‌ها می‌شنوند که فدک غصب شد؛ اما نمی‌پرسند: «کجا رفت؟ چه شد؟» فدک را نگه نداشتند برای خودشان؛ گفتند در بیت‌المال است، برای مردم. و حالا دختر پیامبر می‌آید و می‌گوید: «مرا یاری کنید تا حقم را بازستانم.» مردم گفتند: «یا فاطمه، ما شما را کمک کنیم علیه همه‌ی مردم؟ علیه بیت‌المال؟ این کار سختی است...» بله، سخت بود. اما مگر ایمان آسان است؟ مگر نصرت ولی خدا بدون هزینه است؟ فاطمه علیها السلام با گریه سخن گفت؛ مردم گریه‌اش را شنیدند، اما صدای دعوتش را نشنیدند. گریه کردند، اما یاری نکردند. الهی فدای آن بانوی تنها شوم... او از مردم کمک خواست، اما کسی پاسخ نداد. یک ماه، دو ماه، سه ماه... زجه زد، خون دل خورد، اما صدایی برنخواست. در حالی که اگر در هر شهری، زنی فریاد مظلومیت سر دهد، چهل مرد غیرتی برمی‌خیزند. اما اینجا، همه می‌دانستند زهرا برای چه

می‌گريد. می‌دانستند اشک او برای درد جسم نیست؛ برای نصرت ولی خداست. اما گفتند: «ما نمی‌توانیم...» و حضرت فرمود: «اگر نمی‌توانید، پس فاطمه دیگر در میان شما نخواهد ماند.» امیرالمؤمنین علیه السلام می‌تواند مردم را تحمل کند، اما فاطمه نمی‌تواند مردمی را ببیند که ولی خدا را تنها گذاشته‌اند. بچه‌ها دستانشان را بلند کردند تا آمین بگویند بر دعای مادر، و مادر در اوج اندوه گفت: اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيَّكَ الْفَرَجَ. چرا؟ چون ولی خدا تنهاست و نیاز به نصرت دارد. ولی خدا هیچ‌گاه جنگ را آغاز نمی‌کند؛ اما دشمنان، مردم را به درگیری می‌کشانند. همان‌گونه که فاطمه را به در خانه رساندند تا صدای «کمکم کنید» او را همه بشنوند، ولی هیچ‌کس پاسخ نداد. پس از آن، تاریخ تکرار شد. امروز هم می‌پرسیم: «یا ابن‌الحسن، چرا نمی‌آیی؟» و پاسخ در دل خود ماست: چون ما هنوز یاوران خوبی نیستیم. ما باید از خدا بخواهیم: «پروردگارا، ما را از مؤمنان بی‌عمل و معتقدان بی‌نصرت قرار مده. ما را از یاران واقعی ولی‌ات قرار بده. آنان که نه فقط مؤمن، بلکه یاور باشند؛ نه فقط متعلم، بلکه مدافع.» فاطمه علیه السلام از مردم کمک خواست تا ولی خدا تنها نماند. اما مردم سکوت کردند... و روزی رسید که آتش بر در خانه‌اش افروختند. حضرت فریادی زد؛ فریادِ مظلومه‌ای که از مردم یاری خواست. اما احدی نیامد. هیچ‌کس، حتی از همسایگان، در خانه را نزد تا پیرسد: «چه خبر است؟» می‌گویند شاید نیامدند، شاید باور

نمی‌کردند کار به اینجا بکشد. اما آنان که آتش افروختند، یقین داشتند مردم سکوت خواهند کرد. یقین داشتند علی قیام نخواهد کرد؛ چون یار ندارد. همین یقین بود که جرأتشان داد تا لگد به در بزنند و حرمت خانه‌ی وحی را بشکنند. یقین داشتند مردم تماشا می‌کنند. و چنین شد که دین خدا در غربت فاطمه امتحان شد؛ امتحانی که تا امروز ادامه دارد...

• نصرت امام: یاری رساندن به ولی خدا،
کلید سعادت فرد و جامعه

« یکی از مفاهیم مهم معارف دینی: نصرت امام

یکی از مفاهیم بنیادین، و در عین حال تا اندازه‌ای مغفول در منظومه‌ی معارف دینی ما، نصرتِ امام است؛ یعنی یاری کردن امام، پیامبر، یا ولیّ خدا. این، تنها یک فضیلت اخلاقی یا عاطفی نیست؛ بلکه دستور مستقیم پروردگار عالم و سنتی الهی است که سعادت فرد و جامعه به آن گره خورده است. ما معمولاً در آموزش‌های دینی خود بر «حق طلبی» و «عدالت خواهی» تأکید می‌کنیم، اما گاه این مفاهیم را از محور ولایت جدا می‌کنیم؛ و درست از همین جا، انحراف آغاز می‌شود. وقتی حق طلبی، بی‌ولایت شود، گاه به ضدّ حق طلبی بدل می‌گردد؛ و وقتی عدالت خواهی از امام جدا شود، ممکن است به ابزارِ علیه عدالت تبدیل شود. باید تکلیف خود را با این کلی‌گویی‌ها روشن کنیم. عدالت طلبی، بدون

تبعیت و نصرتِ ولی خدا، همان عدالت طلبی ای است که در برابر پیامبران ایستاد؛ همان حق خواهی ای است که در برابر علی بن ابی طالب (علیه السلام) شمشیر کشید؛ و همان شعار عدالت است که فاطمه زهرا (علیها السلام) را در مظلومیت تنها گذاشت. در نگاه قرآن، ایمان بدون نصرت، ایمان نیست. و جامعه‌ای که ولی خدا را تنها بگذارد، هرچند پرچم عدالت و آزادی برافرازد، از مسیر سعادت منحرف خواهد شد. پس نخستین درس تربیت دینی برای ما و فرزندانمان باید این باشد: یاد بگیریم چگونه ولی خدا را یاری کنیم؛ که یاری او، همان یاری خداست...

« یاری خدا، حق و مظلومان: از کلی‌گویی به مصداق مشخص »

ما می‌گوییم خدا را یاری کنیم؛ اما درست‌تر آن است که خدا را از مسیر ولی او یاری کنیم. می‌گوییم حق را یاری کنیم، مظلومان عالم و مردم ناتوان را کمک کنیم؛ این‌ها همه سخنان درستی‌اند، اما وقتی در حد شعار بمانند، راه به جایی نمی‌برند. اگر برای این یاری، مصداق مشخص تعیین نشود و آدرس روشنی نداشته باشد، اگر ندانیم امروز «ولی خدا» و «خط حق» کجاست، این شعارها به زودی تهی می‌شوند و بی‌مصداقی، معنا را از آن‌ها می‌گیرد. دفاع از حق بدون شناخت صاحب حق، همان دفاعی است که در تاریخ در مقابل پیامبران و اولیای خدا ایستاد. «یاری حق» یعنی یاری کسی که

پرچم حق را در زمان ما به دست دارد و «یاری مظلوم» یعنی یاری کسی که در راه اقامه‌ی عدل الهی مظلوم واقع شده است؛ وگرنه هر فریاد عدالت و مظلومیت می‌تواند ابزار دست باطل شود. اگر مسیر نصرت مشخص نباشد، عدالت خواهی به ضدّ عدالت تبدیل می‌شود و حق طلبی بهانه‌ای برای کوبیدن ولیّ حق می‌شود. به همین دلیل است که خداوند در قرآن همواره از «نصرت الله» سخن می‌گوید و سپس در کنار آن، از «نصرت رسول» و «نصرت اولیای خدا» یاد می‌کند؛ زیرا نصرت خدا از مجرای نصرت ولیّ او می‌گذرد..

« مثال تاریخی: نامه‌های معاویه به امیرالمؤمنین (علیه السلام) »

ببینید، معاویه در نامه‌هایش به امیرالمؤمنین (علیه السلام)، گاهی چنان سخنان ظاهراً حق و مشفقانه‌ای می‌نوشت که شنونده را به فکر و تردید می‌انداخت. به همین دلیل، حضرت علی (علیه السلام) مجبور بودند وقت بگذارند و بارها به نامه‌های او پاسخ دهند تا مردم فریب این ظاهر فریبنده را نخورند و از راه حق منحرف نشوند. خود حضرت گاهی می‌فرمودند: «توازش این پاسخ را نداری، چون به حق و دین ایمان نداری، اما حرف‌هایت می‌تواند مردم را متزلزل کند.» معاویه به ظاهر خود را عدالت‌گرا معرفی می‌کرد، می‌گفت: «یا علی، سابقه درخشانت را خراب نکن؛ حاضرم تسلیم تو شوم، فقط اجازه بده از حق

دفاع کنم و قاتلان عثمان را مجازات کنم.» این سخنان، با وجود اینکه کلیت آن‌ها بی‌اشکال به نظر می‌رسید، اما چنان ماهرانه و پیچیده بودند که رسوا کردن او برای عموم مردم به سادگی ممکن نبود. در نهایت، علی علیه السلام در مقابل معاویه با ۷۰ هزار کشته پای رکاب او مواجه شدند و این جنگ طولانی که حدود ۸ ماه تا یک سال به طول انجامید به دلیل پیچیدگی شرایط، مهارت سیاسی و فریبکاری معاویه و انگیزه‌های ظاهری او برای دفاع از حق ادامه داشت

« خطر کلی‌گویی در سخن از حق

از حق به صورت کلی سخن گفتن عافیت طلبی است و فضایی برای سوءاستفاده فراهم می‌کند؛ صرف تکرار شعارهایی مانند «نصرت حق» یا «یاری مظلومان» درمان دردهای زندگی بشر نیست مگر اینکه مصداق و مسیر مشخصی برای آن تعیین شود. باید روشن شود که این یاری را دقیقاً کجا و چگونه قرار است به اجرا بگذاریم؛ آنگاه مفهوم «نصرت امام» جدی و راه‌گشا می‌شود، زیرا وقتی بگوییم «مردم را کمک کن» بدون تصریح اینکه کدام مردم و چه نوع کمکی مراد است، حرف در حد یک شعار باقی می‌ماند. اگر مردم محاصره شده‌اند، تکلیف روشن است: باید گروگان‌گیران را خنثی کنی و آن مردم را نجات دهی؛ اما اگر صرفاً بگویی «به بشریت کمک کن»، آدم سردرگم می‌ماند صدقه دادن هم نیاز به مشخصه

دارد، باید معلوم باشد این پول را به کدام فقیر و به چه نحو می‌خواهی برسانی؛ در غیر این صورت آن هم تبدیل به حرفی می‌شود که همیشه در حد نیت می‌ماند و اثری عینی برای سعادت فرد و جامعه نمی‌گذارد..

« بهترین راه نصرت: یاری امام زمان

نصرت حق و نصرت مردم، اگر بخواهد واقعاً تحقق پیدا کند، بهترین و مؤثرترین راهش این است که امام آن مردم که عامل حیات و نجات جامعه است نصرت شود و به او قدرت داده شود. حالا نمی‌خواهیم این حرف‌ها را به شعار تبدیل کنیم، ولی واقعیت این است که امام تنها راه نجات مردم است و یاری او، محقق‌کننده نصرت دین و نصرت خداست. اگر بخواهیم دین حق را یاری کنیم، ابتدا باید ولی خدا را یاری کنیم؛ اگر بخواهیم خدا را یاری کنیم، باز هم مسیرش از نصرت امام می‌گذرد، زیرا خداوند متعال ما را دعوت کرده تا او را از طریق ولی خود یاری کنیم. جالب است که بعضی‌ها حاضرند نصرت دین و حتی نصرت خدا را انجام دهند، اما نصرت ولی خدا را حاضر نیستند. می‌گویند: تا دلت بخواهد، من می‌روم قرآن آموزش می‌دهم، پول برای جلسه معنوی می‌دهم، هیئت می‌گیرم، اما آخرش را بگو، حتی مثلاً امام حسین را چه می‌کنند؟ برای او خدمتی انجام می‌دهند، ولی امام حی را حاضر نیستند کمک کنند. همین امام زمان الفداء که دیشب آیه‌اش را صریحاً خواندیم و با هم

مرور کردیم، نمونه واضح این واقعیت است.

« آیه نصرت رسول در غیب

این آیه کریمه صریحاً چی می‌فرماید؟ وَلَيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ (سوره حدید، آیه ۲۵). تا معلوم بشود، خدا دارد می‌خواهد ببیند چه کسی کمک می‌کند پیامبرانش را، پیامبران و اولیایش را کمک می‌کند؛ ولو پیامبران نباشند، غائب را کمک بکند. شما باید امام زمانتان را کمک بکنید.

ببینید، امام زمان از شما الان چی می‌خواهد؟ امام حسین را کمک بکنید، ببینید چی می‌خواهد. نه ما کلاً امام حسین را کمک می‌کنیم، آموزش می‌دهیم. واقعاً بعضی‌ها خودشان را فریب می‌دهند. بخواهی الان دقیق امام جامعه را کمک کنی، باید کی را کمک کنی؟ جامعه امام حسینی را کمک کنی، باید کی را کمک کنی؟ من از قول حضرت آیت‌الله العظمی سیستانی عرض بکنم برای شما: ایشون که یک مرجع تقلید است که شیعیان را در آن دیار پربلا دارد رهبری می‌کند، صریحاً می‌فرماید: اگر کوچک‌ترین صدمه‌ای به مقام معظم رهبری بخورد، احدی از ما زنده نخواهیم ماند. یک مؤثر ایشون کم بشود، همه پای چوبه‌دار خواهند رفت.

این حرف از باب اینکه ایشون طرفدار ولایت فقیه باشند نیست؛ این یک سخنی عقلانی است. مظهر قدرت، محور قدرت یک امت تقویت نشود، دیگر توکاری

برای آن امت نمی‌توانی انجام بدهی. آن وقت بعضی‌ها جلسه قرآن، مسجد، هیئت می‌گیرند، بعد رسماً تقاضا می‌کنند که تو این جلسه به ولایت فقیه کار نداشته باشی. ما باید از کلی‌گویی دست برداریم. مفهوم نصرت امام باید یک مفهوم جاافتاده باشد.

« چالش ائمه با نصرت: از قرآن و سنت

ائمه هدی و رسول گرامی اسلام با همین نگرش چالشی برخورد می‌کردند؛ آنها عموم مردم را به امتحان نصرت می‌کشاندند. قرآن نازل شده تا ببیند چه کسی رسولان را یاری می‌کند؛ آیه‌ای که می‌فرماید «لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ» دقیقاً برای همین است. خدایی که به پیامبرش امر کرده «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ» (حجر، ۹۴)، میدان را عرصه‌ی درگیری و جهاد قرار داده و سپس می‌پرسد چه کسانی او و رسولانش را یاری می‌کنند. در چنین صحنه‌ای زندگی عافیت طلبانه و بی‌قید و شرط ممکن نیست؛ نصرت و همراهی با پیامبران و اولیا، آزمونی است جدی و پرهزینه که دیشب نیز درباره‌اش سخن گفتیم..

« یاری حضرت زهرا در ماجرای فدک

فاطمه زهرا علیها السلام آمدند و فدک را از مردم درخواست کردند تا حقشان را بازستانند؛ کاری بسیار دشوار بود زیرا فدک میان مردم تقسیم شده بود و اگر ثروتی در انحصار

یک یا چند نفر بود، امکان اعتراض و بازپس‌گیری آن راحت‌تر بود، اما وقتی سرمایه‌ای به بیت‌المال وارد و میان عموم تقسیم شده باشد، بازگرداندنش از مردم بی‌ثروت جامعه کار آسانی نیست؛ آیا مردم حاضر می‌شدند از سهمشان بگذرند؟ این جاست که روشن می‌شود سلمانِ امام باید یاری کند: «شما باید امام را یاری کنید».

امامی که درگیری به وجود می‌آورد می‌آید و می‌گوید «مرا یاری کنید، من به میدان می‌روم»، اما برخی خیال خام دارند که «ان شاء الله همه چیز بی‌جنگ و خون‌ریزی حل می‌شود». آمده‌اند پیش امام صادق علیه السلام و گفته‌اند «وقتی امام قیام کند، خون هیچ کس ریخته نخواهد شد»، اما امام آن‌ها را نفرین کرد و پرسید: «چطور می‌شود بدون جنگ و جهاد حق را اقامه کرد؟» (روایت در بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۹۰: لَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَالَ إِنَّ الْقَائِمَ إِذَا خَرَجَ لَمْ يَقْتُلْ قَتِيلًا وَلَا يَجْرِخَ جَرِيحًا). آن بزرگوار فرمود که هنگام ظهور، تا وقتی خون‌ها بسته و عرق خون و عرق کار ترکیب نشده باشد، آدم‌ها فرصت نمی‌کنند حتی با آستین خون را پاک کنند؛ یعنی شرایط سخت و پرجهاد خواهد بود و بدون این زمینه‌سازی تحقق وعده ممکن نیست. پس اگر بگوییم «نصرت ولی خدا» باید دقیق باشیم: چه پیامبر حاضر باشد و چه غایب، تو باید پای او بایستی و یاریش کنی؛ و یاری کردن او معمولاً در بستر درگیری است؛ یاری، به معنای واقعی‌اش، جهاد نیز

هست..

« آیات قرآن درباره آمادگی و نصرت

بگذارید من یک آیه دیگر از قرآن برای شما بخوانم. در میان این آیات، در سوره‌ی انفال می‌فرماید: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُزْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ» (انفال، ۶۰) بروید تا می‌توانید امکانات فراهم کنید و آمادگی پیدا کنید که دشمنان از شما بترسند؛ باید چنان کنید که آن‌ها از شما هراس یابند. بعد در آیه‌ی بعد، خداوند بحث نصرت ولی خدا را مطرح می‌کند: «وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ» (انفال، ۶۲) پیامبر من، اگر دشمنان خواستند تو را فریب دهند یا مکر کنند، خدا برای تو کافی است. خدا چگونه تو را یاری می‌کند؟ یکی به نصرت خود و یکی به کمک مؤمنین. خدا مؤمنین را در کنار خودش قرار داده تا به پیامبر کمک کنند. فکر کنید چه افتخاری بالاتر از این که مؤمنین پشت پیامبر هستند! این‌که خداوند مؤمنان را در کنار پیامبر قرار داده، نشان‌دهنده‌ی اهمیت نصرت مؤمنانه است.

در ادامه می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» (انفال، ۶۴) خدا و مؤمنینی که از تو پیروی کرده‌اند، برای تو کافی‌اند. چه شرافت و کرامتی است برای مؤمنانی که رسول خدا را یاری می‌کنند! و این یاری رسول خدا چه شاخصی دارد؟ همان که سه

آیه بالاتر آمده: «تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ» باید دشمنان از شما بترسند. باید از تو بترسند دشمنان. این نشان می‌دهد که نصرت رسول خدا عملی و مؤثر است و در بستر قدرت، آمادگی و حضور مؤمنان تحقق می‌یابد. مؤمنین با نصرت پیامبر، عامل قدرت و امنیت امت می‌شوند و دشمنان نمی‌توانند مقابل آن‌ها به فریب یا زور متوسل شوند. بنابراین، یاری ولی خدا و مؤمنین در کنار او، محور تحقق نصرت و دفاع از دین خداست و این آیات، هم نصرت فردی و هم نصرت جمعی مؤمنین را با وضوح بیان کرده است.

« نصرت امام در اعمال عبادی: حج و مسجد

نصرت ولی خدا، موضوعی است که باید جدی به آن پردازیم. ما می‌آییم جمکران، بعد چه می‌گوییم؟ می‌گوییم آمده‌ایم «دل‌مان را صفا بدهیم»، «یادی از حضرت کنیم»... این‌ها تعبیرهای عوامانه است. حضرت نیاز به یاری دارد؛ باید بگوییم: آمده‌ام کمک کنم حضرت را، نه فقط دلم را صاف کنم.

امام باقر علیه السلام فرمودند: یکی از فلسفه‌های حج این است که مردم بروند خانه خدا را طواف کنند، سپس نزد امام خود بیایند، بیعتشان را تجدید کنند و ما را یاری کنند. یعنی فلسفه‌ی حج، فلسفه‌ی خانه‌ی خدا همین است.

روایت دارد که فرمودند:
 «إِنَّمَا يُطَافُ بِهَذِهِ الْأَضْنَامِ ثُمَّ يَأْتُونَنَا فَيُعْلِنُونَ وَلَايَتَهُمْ
 وَيَنْصُرُونَنَا» (بحار الأنوار، ج ۹۷، ص ۵۳) مردم مأمور
 شده‌اند این سنگ‌ها (کعبه) را طواف کنند، سپس نزد
 ما آیند، ولایت خود را اعلام کنند و یاری خویش را به ما
 عرضه دارند.

یعنی طواف خانه خدا مقدمه‌ی اظهار ولایت و نصرت
 امام است. فلسفه‌ی مسجد هم همین است. آقا، آدم اگر
 فقط می‌خواهد عبادت کند، در خانه‌اش هم می‌تواند
 عبادت کند. مسجد آمده‌ای تا نصرت خودت را به امام
 زمانت نشان بدهی. جمکران هم که منسوب به حضرت
 ولی عصر (ارواحنا فداه) است، طبیعی است که حضرت در
 آنجا بیشتر انتظار نصرت دارد. ما می‌رویم گریه می‌کنیم،
 دعا می‌خوانیم، برای حاجات شخصی مان می‌خواهیم،
 اما باید بدانیم که اصل حضور، برای حاجات حضرت
 است؛ برای نصرت حضرت است.

در زیارت‌نامه‌ها می‌خوانیم: «وَنَصْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ»
 (زیارت اربعین) یعنی نصرت من برای شما آماده است.
 این همان سخن امام باقر (علیه السلام) است که فرمودند: بعد از
 طواف، بیایید و نصرت خودتان را بر ما عرضه کنید. پس
 کمک کردن ولی خدا، یک وظیفه‌ی روشن و مشخص
 است، نه یک توصیه‌ی اخلاقی مبهم.

بگذارید فروع دین را بشماریم: نماز، روزه، حج،
 جهاد... جهاد یعنی نصرت خدا؛ ولی وقتی مبهم گفته

می‌شود، آن معنا را نمی‌رساند. بعد می‌رسیم به تولی و تبری، امر به معروف و نهی از منکر؛ باز هم کلی‌گویی است. آقا، آخرش را باید گفت: اصلِ دین، نصرتِ ولیّ خداست.

« آموزش دینی و برجسته‌سازی نصرت امام

آموزش‌های دینی ما باید طوری باشد که نصرتِ ولیّ خدا در آن برجسته و ملموس شود. اگر یک بچه دبستانی در کلاس دینی‌اش پرسد: «خب بابا، الان امام زمان کجاست که من کمکش کنم؟» یعنی آموزش دینی درست بوده. اما اگر هیچ‌وقت چنین سؤالی در ذهنش شکل نگیرد، یعنی آموزش‌هایمان پراز کلی‌گویی و شعار بوده است. دین وقتی به مسئله‌ی امامت و ولایت می‌رسد، دقیق و جزئی می‌شود؛ همان‌جا جایی است که سره از ناسره جدا می‌گردد و ادعای ایمان و حق‌طلبی، محک می‌خورد. نصرتِ ولیّ خدا باید به صورت روشن، واقعی و عملی در آموزش دینی ما مطرح شود؛ چون حقیقتاً سؤال اصلی ما همین است: ما در دین دنبال چه هستیم، اگر نه یاری ولیّ خدا؟

« غلبه نصرت بر منافع شخصی

حتی مسئله‌ی نصرت ولیّ خدا باید بر تأمین منافع شخصی و اجتماعی غلبه پیدا کند. نه به این معنا که انسان منافع خود را کنار بگذارد و فقط به یاری ولیّ خدا

بپردازد، بلکه باید بفهمیم راه عاقلانه‌ی رسیدن به منافع واقعی، جز از مسیر نصرت ولی خدا نیست. یعنی اگر کسی واقع بین باشد، می‌فهمد که سعادت، رفاه و عزت مردم جز در سایه‌ی یاری ولی الهی محقق نمی‌شود. اما متأسفانه بعضی از سیاستمداران نادان، به جای اینکه محور را نصرت ولی خدا قرار دهند، «تأمین منافع مردم» را علم می‌کنند، بی‌آنکه بدانند این شعار، بدون ولایت، پوچ و فریبنده است. مثل همان احمق‌هایی که در غرب شعار «آزادی» سر دادند؛ آزادی شعار خوبی است، اما با شعار که به دست نمی‌آید باید راه و ریشه‌اش درست باشد..

« ولایت، راه واقعی آزادی

طرح اسلام برای آزادی این است یک طرح ریشه‌دار، عمیق و واقع بینانه. من این بحث را بارها با غربی‌ها مطرح کرده‌ام؛ با اساتید دانشگاه‌هایشان، با روشنفکرهایشان، حتی در جمع بعضی از ضدانقلاب‌ها. همیشه برایشان سؤال برانگیز بوده. به آن‌ها گفتم: شما می‌گویید شعار اصلی‌تان آزادی است؟ گفتند: بله. گفتم: نه، شما آزادی را شعار می‌دهید، اما ما آزادی را تأمین می‌کنیم. چون راه تأمین آزادی، فقط از مسیر ولایت می‌گذرد.

وقتی می‌گوییم «ولایت از همه‌ی ابعاد دین مهم‌تر است»، معنایش این است که ولایت، راه تحقق آزادی واقعی است. ما با آزادی برخورد شعاری نکردیم، بلکه

واقع‌بینانه گفتیم: آزادی در سایه‌ی ولایت معنا پیدا می‌کند. اما شما در غرب فقط شعار دادید «آزادی»، بدون ساختار، بدون معنویت، بدون ولایت. نتیجه‌اش چه شد؟ آیا آزادی در غرب تأمین شد؟ خودشان می‌گویند: نه. چرا؟ چون جامعه‌ی شما ولایت‌مدار نیست. شما هرچقدر هم رأی بدهید، باز قدرت‌های پنهان کارتل‌ها، تراست‌ها، صهیونیست‌ها رأی شما را می‌دزدند. پس در واقع، ما به آزادی نزدیک‌تریم، نه شما. در اینجا من برایشان شعر مولوی را خواندم:

«کیست مولا؟ آن‌که آزادت کند»

مولوی می‌خواهد بگوید مولا، یعنی همان کسی که زنجیر از گردنت باز می‌کند. قرآن هم همین را می‌گوید: پیامبران آمدند تا غل و زنجیرها را از دست و پای مردم باز کنند «وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» (اعراف: ۱۵۷). هیچ قدرتی جز قدرت دین، جز قدرت ولایت، نمی‌تواند این کار را بکند.

یک بار در جمعی از ضدانقلاب‌ها، همان‌هایی که به مسجد و ولایت توهین می‌کردند، این حرف را زدم. اوایل با تمسخر گوش دادند، اما ده دقیقه بعد، یکی از همان‌ها برگشت گفت: «حرف جدیدی درباره ولایت شنیدیم!» گفتم: نه، این حرف تازه نیست، از قدیم علمای ما همین را می‌گفتند. گفت: ولی در ایران کسی این طور از ولایت حرف نمی‌زند. گفتم: ما خودمان از ایران آمده‌ایم، شاگرد همان‌ها هستیم، و این همان حرف اصیل ولایت است.

می‌دانید چرا ماندند چه بگویند؟ چون حقیقت در دلشان نشست. چون این حرف، پاسخی بود به خلأیی که در غرب دارند آزادی‌ای که شعارش را می‌دهند، اما هیچ‌وقت طعمش را نچشیدند. و حالا سؤال اصلی‌شان این شده بود: در غرب چی واقعاً تأمین می‌شود؟

« اولویت نصرت در احکام دینی

چرا فکر می‌کنید برای ما موضوعات دیگری مثل احکام دین، دیگر احکام دین غیر از ولایت‌مداری، غیر از ضرورت نصرت ولی خدا، مهم‌تر است؟ خب، بعضی‌اش هم تقصیر ما طلبه‌هاست دیگر. مهم‌ترین عامل فساد، شاخص فساد و بی‌حجابی می‌گیریم. مهم‌ترین عامل بدبختی را یک چیزهای دیگر می‌گیریم. بابا، مهم‌ترین عامل بدبختی که بی‌حجابی نیست، نیست و خیلی چیزهای دیگر. مهم‌ترین عامل بدبختی، ولایت‌ناپذیری است، ولی خودش را یاری نکند.

نصرت ولی خدا هدف عبادت است، هدف عبادتی مثل کعبه. طواف خانه خدا، اینجا چی؟ بیاییم اینجا خدمت امام زمان ارواحنا له الفدا برای چی آمدیم؟ می‌خواهم آقا را کمک کنم.

مثل آن شهید عزیزی که خانواده‌اش را دستش را گرفت، گفت: برویم مشهد مقدس، تو حرم بخواهم وصیت‌نامه بنویسم، من این سفر بروم دیگر بر نمی‌گردم. از شهدای مدافع حرم، همان‌جا نشست، چند تا کاغذ

نوشت تو حرم، خطاب به دو تا بچه گلش و خانمش، بعد بلند شدند آمدند رفتند سوریه و به شهادت رسید. و گفت: بدن من این جوری می‌آید و یک کمی معطل می‌شی، و همان جزئیات اتفاق افتاد و به شهادت رسید. این‌ها به دلشان الهام می‌شود. و البته دوران دفاع مقدس، خاطرات جالبی داشتند، من یک معلمی داشتم دوران راهنمایی، بعد دیگر دبیرستانی بودیم دیگر. این معلم ما سید بزرگواری بود، فرزند یک روحانی بود، در مدیریت یک مدرسه حتی شده بود دیگر، آدم توانمندی هم بود. آخرین بار بنده ایشان را تو جمکران دیدم، خیلی خوشحال شدم، رفتم پیششان: خب، اینجا چیکار می‌کنید؟ این‌ها دیگر با زبان بی‌زبانی به ما گفت: دیگر ما حاجت‌مون را گرفتیم، دیگر اینجا دیگر اگر شما را ندیده، دیگر ما رفتیم. ما اصلاً باورمان نمی‌شد این دارد چی می‌گوید. بعد که به شهادت رسید.

در هر وصیت‌نامه‌ای به طور متوسط ۴ بار مرتبه از امام حسین و سیدالشهدا و کربلا سخن گفته شده. خب، خیلی طبیعی است. شهید حسین مدار است، شهید به یاد کربلاست، شهید را به کربلا نبرد می‌کند. خب، این که خیلی طبیعی است. بعد به طور متوسط آمار گرفتن می‌بینند: یک مفهوم دیگر هم هست که شهدا به طور متوسط ۴ بار مرتبه بر آن تأکید ورزیده‌اند. آن هم تبعیت از رهبری و ولایت است. این شهید در اوج صفای باطنش به چه نقطه‌ای می‌رسد که می‌بیند: همون قدر که بر امام

حسین باید تأکید کند، بر رهبری باید تأکید کند و بر ولایت فقیه باید تأکید کند.

« شهدا، معلمان ولایت‌مداری

این شهدا مگر معلمان حقیقی درس ولایت برای این جامعه نبودند؟ واقعاً همین‌طور است. وقتی بسیاری از خواص نابکار، مفهوم ولایت فقیه را سال‌ها تحریف کرده و از معنا تهی کرده بودند، این شهدا بودند که با خون و صداقتشان دوباره ولایت‌مداری را به جان ملت نشانده‌اند. نگاه کنید، یک شهید که می‌شناسیمش، صداقتش را دیده‌ایم، اخلاص و پاکی‌اش را باور داریم، وصیت‌نامه‌اش را که می‌خوانیم، می‌بینیم به‌طور متوسط چندین بار سه چهار مرتبه با تأکید از ولایت فقیه سخن گفته است. این تکرار پر معنا بی‌دلیل نیست. وقتی خانواده، دوستان، مردم وصیت‌نامه‌اش را می‌خوانند و این تأکیدها را می‌بینند، ناخودآگاه ذهنشان درگیر می‌شود: چرا این همه بر ولایت فقیه تأکید دارد؟ ولایت فقیه چه مفهوم مهمی است که در آخرین لحظات زندگی، این شهید بر آن پافشاری کرده؟

همین جلب توجه، همین احترام درونی که نسبت به سخن یک انسان صادق و فداکار پیدا می‌شود، خودش آغاز معرفت است؛ جرقه‌ای برای فهم عمیق‌تر حقیقت ولایت. ان شاء الله که جامعه‌ی ما قدر این معلمان حقیقی ولایت را بداند.

« بهانه‌گیری‌ها در یاری نکردن حق

من بهانه‌گیری‌هایی را که بعضی‌ها برای یاری نکردن حق بر زبان می‌آورند، ان شاء الله فردا شب از زبان حضرت زهرا علیها السلام و در وقایع فاطمیه عرض خواهم کرد.

اما بگذارید امشب این فراز از سخن امیرالمؤمنین علیه السلام علی علیه السلام را با هم بخوانیم. حضرت در نهج البلاغه، خطبه ۲۷ می‌فرماید:

أَيُّهَا النَّاسُ لَوْ لَمْ تَتَّخِذُوا عَنْ نَصْرِ الْحَقِّ وَتَهْنُوا عَنْ تَوْهِينِ الْبَاطِلِ، لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْكُمْ مَيْكُنٌ وَلَا يَقْوَى عَلَيْكُمْ مَنْ قَدْ قَدَرَ.

یعنی: ای مردم! اگر آن هنگام که باید، از یاری حق دست نمی‌کشیدید، و در تضعیف باطل سستی نمی‌کردید، امروز کسی بر شما چیره نمی‌شد که شأن و اندازه‌اش از شما کمتر است.

دیدید بعضی وقت‌ها مردم می‌گویند: چرا بعضی از مسئولان امروز، درک و فهمشان از ما مردم کمتر است؟ چرا برخی از آن‌ها شایستگی اداره این مردم را ندارند؟ امیرالمؤمنین علیه السلام همین را فرموده است. بله، ممکن است برخی از حاکمان از مردم کمتر بفهمند، اما سؤال اینجاست: چه شد که چنین کسانی حاکم شدند؟ پاسخ روشن است: چون مردم در زمان خودش حق را یاری نکردند.

این معادله پیچیده نیست. وقتی جامعه در یاری امام حق و در دفاع از حق کوتاهی کند، نتیجه‌اش این می‌شود که افرادی با سطح ایمان، فهم و شجاعت پایین‌تر از مردم، به جایگاه تصمیم‌گیری می‌رسند.

گاهی حتی می‌بینیم نخبگان از عموم مردم عقب‌ترند. نمونه‌اش را در ماجرای برجام دیدیم. در همه نظرسنجی‌ها چه در زمان اوج تبلیغات و چه پس از فروپاشی آن اکثریت مردم ایران گفتند: «آمریکا قابل اعتماد نیست.» اما برخی از سیاسیون، برخلاف این فهم عمومی، باز هم اعتماد کردند! یعنی سطح درکشان از مردم عقب‌تر بود.

چنین کسی نباید رئیس مردم باشد، نباید نماینده مردم باشد. چرا این اتفاق می‌افتد؟ چون حق را یاری نکردیم، چون ولی حق را تنها گذاشتیم. همان‌طور که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند، وقتی یاری حق ترک شود، نتیجه‌اش سلطه باطل و حاکم شدن نالایقان است.

« تمایز نصرت کلی از نصرت مصداقی

خیلی از ما حاضریم حق را یاری کنیم، اما اهل حق را نه. مثلاً برای قرآن حاضریم جان بدهیم، قطعه قطعه شویم، اما وقتی نوبت می‌رسد به کمک کردن به قاری قرآن، مبلغ قرآن یا مفسر قرآن، عقب می‌نشینیم. حاضر هستیم شعار بدهیم که «سیاست ما عین دیانت ماست»، اما وقتی نوبت به عمل می‌رسد، به خصوص

در عرصه سیاست، در حمایت از یک انسان مؤمن، انقلابی و حزب‌اللهی، می‌گوییم: «نه، شأن من بالاتر از این حرف‌هاست.» ای بابا! این همان بیماری عمومی ماست؛ وقتی نوبت به اهل حق می‌رسد، نصرت را کنار می‌گذاریم، اما در شعارهای کلی، سنگ تمام می‌گذاریم. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: اگر حق را یاری می‌کردید، کسی بر شما چیره نمی‌شد. این جمله کلی است، اما باید مصداق پیدا کند؛ یعنی مثل همان مثالی که عرض کردیم درباره صدقه. آدم می‌گوید: من صدقه دادم. می‌پرسی: به چه کسی؟ می‌گوید: «به فقرا». می‌گویی: خب، به کدام فقیر؟ می‌گوید: «به هیچ‌کس خاصی، همین‌طور به فقرا!» بله، اما «فقرا» یک مفهوم ذهنی است، در عالم خارج که فقیر کلی وجود ندارد. باید مصداق پیدا کند. در منطق می‌گویند: «کلی فقرا» وجود خارجی ندارد، فقط در ذهن است. تو می‌گویی: من صدقه دادم به «انسان فقیر»؛ خب، به چه کسی؟ می‌گویی: «نه، به کسی ندادم، به مفهوم فقیر دادم!» این یعنی هیچ! حالا بعضی‌ها هم نصرت حق را همین‌طور انجام می‌دهند. می‌گویند: «ما یاری‌گر حقیم!» می‌پرسی: خب، به چه کسی کمک کردی؟ می‌گوید: «نه، کسی را کمک نکردم، فقط حق را کمک کردم!» در حالی که «حق» به شکل کلی در عالم وجود ندارد. حق یعنی ولی خدا، امام حق، اهل حق. اگر آن‌ها را یاری نکردی، یعنی حق را یاری نکردی، هرچند هزار بار هم شعار بدهی.



« حق در لباس مصداق: خروج از کلی‌گویی

این حق توی دست کسی است، لباسش بر تن کسی است. حق که در هوا نیست! خب، حق چه کسی خورده شده بود که کمک کردی؟ موضوع چه بود؟ هیچ! فقط می‌گویند: «کلاً کمک کردم، کلاً می‌خواهم کمک کنم!» مثل کسی که می‌گویند: من قصد دارم کلاً به فقرا صدقه بدهم. خب، به کدام فقیر؟ کی می‌خواهی از این «کلاً» بیرون بیایی؟ باید یک فقیر واقعی پیدا کنی، دست در جیبت ببری، پولی در کف دستش بگذاری. آن وقت می‌شود صدقه. خدا را هم «کلاً» یاری نمی‌کنند؛ باید معلوم شود چطور و به چه کسی کمک می‌کنی. برای همین است که ولی خدا موضوعیت پیدا می‌کند؛ چون انسان را از آن کلی‌گویی در نصرت حق بیرون می‌آورد و به واقعیت می‌رساند. الان سؤال این است: تو چه چیزی را می‌خواهی یاری کنی؟ هر کسی باید در زمان خودش جمع‌بندی کند: مهم‌ترین کاری که الان می‌توانم برای نصرت حق انجام دهم چیست؟ پاسخش روشن است: باید برود امام جامعه‌اش را یاری کند. این نتیجه‌گیری پیچیده نیست؛ خیلی هم روشن و ساده است.

« روضه‌ای از غربت امیرالمؤمنین علیه السلام »

می‌خواهم برایتان روضه بخوانم
قابل پیش بینی بود، نه؟ این مردم، همان‌هایی که با
فاطمه زهرا علیها السلام و حسنین علیهما السلام روبه‌رو شدند،
وقتی در خانه‌شان را زدی و ۴۰ روز کسی به یاری‌ات
نیامد، مگر برای اتمام حجت بود که می‌رفتی. این مردم
امام جامعه‌شان را که تو باشی، دختر پیامبرشان را
یاری نکردند. یا علی، کسی که به جایی برسد که امام
زمانش را کمک نکند، دیگر در چه پرتگاهی از بی‌وفایی
افتاده است؟

الهی فدایت شوم، امیرالمؤمنین علیه السلام چقدر غریب
بود...

در خانه‌ها را می‌زد، می‌گفتند: کیست؟ نمی‌فرمود:
من علی‌ام؛ می‌فرمود: «این فاطمه است، دختر پیامبر
شما». خودش را خادم اهل بیت معرفی می‌کرد، و
نمی‌گفت: این حسن و حسین پسران من‌اند، بلکه
می‌فرمود: «این‌ها پاره‌های تن پیامبر شما هستند».
بعد حضرت چه می‌خواست؟ فقط می‌فرمود: «حق
این‌ها غصب شده، کمک کنید».

موضوع خودش نبود، درد خودش نبود.
یا امیرالمؤمنین علیه السلام، آن‌ها که امامت را شناختند،
محبت بچه‌های پیامبر را هم قدر ندانستند.
امیرالمؤمنین علیه السلام با این کارش می‌خواست ما را آگاه

کند، مثل همان کاری که اباعبدالله الحسین علیه السلام کرد؛ وقتی علی اصغرش را برداشت و مقابل دشمن گرفت، می‌خواست به ما نشان بدهد که این‌ها چقدر بی‌رحمند. نگاه کنید، حضرت دارد می‌گوید: خیال نکنید در وجود این‌ها ذره‌ای از انسانیت باقی مانده.

این‌ها وقتی توانستند در برابر حسین فاطمه شمشیر بکشند، دیگر رحمشان به هیچ‌کس باقی نخواهد ماند... آیا نمی‌بینید؟

ببینید، چطور علی اصغر از تشنگی بال می‌زند...

« فاطمیه: نتیجه عدم نصرت امام

فاطمیه یعنی این‌که کسانی که علی را یاری نکردند، سرانجام صدای ناله‌ی فاطمه علیه السلام را بین در و دیوار خواهند شنید. فاطمیه یعنی نتیجه‌ی بی‌نصرتی امام؛ یعنی مردمی که امام جامعه‌شان را تنها بگذارند، ببینند که چگونه بی‌رحم می‌شوند، چگونه قلبشان سنگ می‌شود. این گوشه‌ی تاریخ را ببینید، این نتیجه را نگاه کنید؛ نمی‌خواهد وصیت ببینی یا پیش‌بینی کنی آینده چه می‌شود، همین‌جا ببین. انسانی که امام زمانش را یاری نکند، تا کجا سقوط می‌کند.

به خدا قسم، اگر فاطمه زهرا علیه السلام در خانه‌ی علی بن ابی‌طالب نبود، آن قدر این ناله‌های جان‌سوزش، آن گریه‌های سوزانش مردم مدینه را به لرزه درمی‌آورد که همه می‌ریختند در خانه‌ی علی، فریاد می‌زدند: «یا علی،

فدایت شویم! فاطمه هم فدای تو شد! پروانه‌ای بود که
بر گرد شمع وجود تو سوخت، یا امیرالمؤمنین علیه السلام!

• اهمیت نصرت همگانی به ولی خدا

« عافیت طلبی در معرفی دین و ایمان به پیامبر

خیلی عافیت طلبانه است که ما دین را این گونه معرفی کنیم: ایمان آوردن به پیامبر این است که حرف های خدا را اجرا کنیم. ایمان آوردن به پیامبر برای این است که از راهنمایی های او استفاده کنیم. آن قدر این کلمات را درشت کنیم که دیگر کنارش الزامات دیگر این ایمان آوردن دیده نشود. رسماً در تعلیمات دینی ما و در تبلیغات دینی ما حتی غیر از روضه ها و زیارت ها که دین حقیقی در آن سرچشمه های جوشان و فیاض باقی مانده است غیر از همین عزاداری ها و همین زیارت نامه خواندن ها، در بقیه تعلیمات دینی ما رسماً بخش هایی از قرآن حذف می شود. خدا با کسانی که کتمان ما اُنْزَلَ اللَّهُ می کنند (قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۱۵۹: إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ



بَعْدَ مَا يَبَيِّنَا لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ
اللَّاغِنُونَ)، آمده که معلوم است چه می‌کند؛ آنها را به
دوزخ خواهد برد. ولی غفلتاً هم کتمان ما اَنْزَلَ اللَّهُ یعنی
که کار صحیحی نیست. عافیت طلبانه است که ما بگوییم
و نگوییم: ایمان بیاوریم به پیامبر خدا تا راهنمایی‌های
او را در زندگی استفاده بکنیم. نه، بی‌دردسر نیست
ماجراً؛ ایمان آوردن به او الزاماتی دارد که او چه باشد چه
نباشد، چه در حضور او چه در غیاب او، باید او را یاری
کنیم و این یک مقوله دیگری است؛ غیر از اطاعت، مقوله
دیگری است غیر از تعلیم پیامبر و غیر از هدایت پیامبر.

« آیه قرآن درباره یاری پیامبر ﷺ »

ببینید، در قرآن کریم، غیر از آیاتی که در جلسات
قبل خواندیم، یک آیه دیگر را برای شما قرائت کنم.
در سوره فتح، آیه ۸ و آیات بعد می‌فرماید: إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ
شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا (فتح، ۸). ما تو را فرستادیم شاهد
و مبشر و نذیر باشیم. خب، تا اینجا معمولاً از این بخش
از آیات قرآن خیلی استفاده می‌شود. پیامبر بشیر و
نذیر است. پیامبر شاهد اعمال ماست. اگر از اینجا به
بعد را نخوانیم، دین عافیت طلبانه‌ای خواهیم داشت.
آیه بعد می‌فرماید: لِيُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ
وَتُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا (فتح، ۹). ما تو را فرستاده‌ایم که به
خدا و رسول مردم ایمان بیاورند و تعزِّرُوهُ (او را یاری کنند)
و توقِّرُوهُ (او را احترام بگذارند) و تُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا (و

خدا را تسبیح گویند صبح و شام). سه تا هدف را ذکر می‌فرماید. پروردگار عالم حتماً نمی‌فرماید؛ این کلمات را خدا تصادفی در آیات کریمه قرآن قرار می‌دهد. طبیعتاً او حکمت دارد و حکیم است و در رأس حکمت کلمات پروردگار عالم به حساب می‌آید: ایمان بیاورند مردم به خدا و رسولش تا این سه اقدام اساسی را انجام بدهند. اقدام اول: از پیامبر تعزُّوهُ، دفاع کنند، او را یاری رسانند. اقدام دوم: توقِّروهُ، او را احترام بگذارند و گرمی بدارندش. اقدام سوم: وَتُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلاً، خدا را تسبیح گویند. تعزُّوهُ، توقِّروهُ، بعد تُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلاً. اینجا دفاع از پیامبر را مقدم می‌کند بر هر نتیجه دیگری از ایمان.

« نصرت اولیای خدا: وظیفه‌ای جدی و الزامی

مقوله نصرت اولیای خدا یک مقوله جدی است. اولیای خدا فقط برای دوست داشتن نیستند؛ تا با آنان پیمان بستی، حتی قبل از دوست داشتن، قبل از توقِّروهُ، قبل از اینکه تو بخواهی احترام بگذاری، یک وظیفه حداقلی داری؛ آنم چیست؟ این است که تعزُّوهُ، از او دفاع بکنیم. خدا کند پیامبری داشته باشیم، امامی داشته باشیم که جنگ راه نیندازد، دشمن پیدا نکند. خدا کند پیامبری داشته باشیم که نخواهد مقابل دشمنش ایستادگی کند. آنگاه اگر او جنگی راه انداخت یا علیه او نبردی را راه انداختند، همه ما باید جان خود را فدا کنیم. آسایشمان از بین می‌رود. دعا کنید

پیامبری نداشته باشید که دشمن داشته باشد و الا باید از زندگی دست بکشیم، مقابل دشمنان او بایستیم؛ یک دعوای ناخواسته را باید بپذیریم. دعا کنید شاید این دعا پذیرفته بشود؛ البته بنده احتمال نمی‌دهم چنین دعایی مستجاب شده باشد در طول تاریخ، از این به بعد هم مستجاب نخواهد شد. نصرت ولی خدا و از خودگذشتگی برای ولی و دفاع کردن از ولی خدا وظیفه مؤمنان است و این یک موضوع جدی است. خدا به خاطر اینکه این موضوع جدی محقق بشود، جنگ راه می‌اندازد، دشمن می‌تراشد و درگیری ایجاد می‌کند. خدا نمی‌گذارد کسی جان سالم از این معرکه به در ببرد. جرأت داریم دین را این جور درست آموزش بدیم؟ مردم دین را این جور درست تبلیغ کنیم؟

« انتقاد از عافیت‌طلبی در تربیت نسل جوان

بگذارید پدر و مادرهایی که بچه‌هایشان را خیلی دوست دارند و جان عزیزانشان برای‌شان عزیز است، خوب گوش کنند: نگو «آقا، این مسجدِ فلان حاج‌آقا نرو؛ آن هیئتِ فلان حاج‌آقا نرو.» نگو «برو یک جایی سینه بزن که رسول و امام‌شان را تعزّروُ و توقّروُ نداشته باشند؛ تعزّروُ نداشته باشند، توقّروُ بعداً داشته باشند؛ نماز بخوان، گرمی بدار، سینه بزن، هیئت برو؛ اما اینکه بگوییم تو دفاع کن مگه تو نظامی هستی؟ بیا دنبال زندگی‌ات!» این حرف درست نیست. پدر و مادرهایی که

دلشان برای فرزندان‌شان می‌سوزد نباید بگویند «فرزندم هیئت نرو»، بگویند «اگر می‌روی برای امام حسین عزاداری می‌کنی و به امام علاقه‌مند می‌شوی، این راه هزینه دارد؛ ممکن است بعدها جانت را بدهی.» الان همین صحنه‌ها دارند پیش می‌آیند. اگر اعلام شود که کمک می‌خواهیم برای حرم، آیا باید سینه‌زن‌ها را از رفتن بازداشت؟ نه؛ اما با خودت فکر کن: تو سینه می‌زدی، اشک می‌ریختی، حال معنویات خوب می‌شد؛ حالا باید عوارضش را هم بدهی. اینها بدون عوارض نیست.

به نظر من فلسفه‌ی این عزاداری‌های پرشور چیزی جز آماده شدن برای نبرد پای رکاب حضرت نیست. ما باید مدینه را آزاد کنیم؛ ما باید عتبات را از لوث وجود دشمنان اهل بیت پاک کنیم، از این سوی تا آن سوی عالم. دفاع از حرم گستره‌ای جهانی دارد و من نمی‌بینم که خدا به رایگان جلسه‌ی اربعین ابا عبدالله الحسین را رونق داده باشد آمده‌ای گریه کردی، اشک ریختی، روح‌ات تغذیه شد؛ حالا آیا آماده‌ای عوارضش را پردازی؟ من تلقی‌ام این است: هر که برای جهاد آماده نیست، نمی‌تواند صرفاً با سینه‌زنی و شکستن سینه ادعای ولایت‌مداری کند؛ عزاداری و ولایت‌مداری باید به فداکاری بینجامد. این آیات قرآن و این احکام برنامه‌ریزی شده‌اند؛ تصادفی نیستند. باید آماده شویم، باید وارد میدان شویم و کمک کنیم.

« مژده: آسودگی و شیرینی دفاع از اولیای خدا »

حالا تلخ صحبت نکنم، ولی از آن طرف یه مژده‌ای بدهم و از طرف دیگر یک مانعی را برشمرم. مژده این است که دفاع کردن از رسول خدا، دفاع کردن از اولیای خدا، بسیار کار آستانه نیست؛ اصلاً از این آسان‌تر پیدا نمی‌شود. ای خدای مهربانی که به زور خواستی ما را به هر بهانه‌ای شده بفرستی بهشت. این چه دین آسانی است؟ آخه؟ گفتیم دین تو آسان است. يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ (قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۱۸۵). خدا برای شما آسودگی می‌خواهد. نه، آن قدر اولش به ما گفתי باید جان بدهی برای پیامبر. ما ترسیدیم، اما آمدیم؛ پیامبر را دیدیم. دیدیم بابا، او را که می‌بینی، چنان مست می‌شوی که جان که چه عرض کنم، هزار بار عزیزترین عزیزانت در نزد او جان بدهند برایت آسان بلکه شیرین است. بله، خدا امتحان سخت نمی‌گیرد از بنده‌اش؛ که این بحث ظاهرش تلخ است، باطنش خیلی شیرین است. همه لبخند بزنید از آسودگی‌ای که خدا در این دین قرار داده است. گفته است: من که از تو جان نخواستم برای هر کسی؛ من از تو جان خواستم برای حبیبم، برای امیرالمؤمنین علیه السلام علی نازنین؛ در راه او جان دادن آسان است. اینکه کار سختی نیست. بی‌ایمان‌ها نمی‌توانند تعزُّرُوه، از او دفاع کنند؛ ایمان کسی آورد، می‌تواند. حالا چند نکته تاریخی بگویم.

« داستان‌های تاریخی: محبت ناگهانی پس از ایمان

می‌خواهم برایتان یک روضه بگویم، یا علی. در قصه‌های تاریخی بارها دیده‌ایم: چه کسی به پیامبر ایمان می‌آورد، اولین اثرش چیست؟ آن‌که ایمان حقیقی آورد، فوراً و قاطعاً محبت شدید به پیامبر در دلش جوانه می‌زند؛ یک باره می‌بیند چقدر عاشق او شده است، و مثل آب خوردن حاضر است جانش را فدا کند. و آن‌که ایمان نیاورد، همیشه مصلحت‌اندیشی می‌کند؛ آن احساس شدید را ندارد، در میدان می‌گریزد، تاب قربانی ندارد، از جنگ کناره می‌گیرد. چندین بار نقل شده: «تا ایمان نیاوری، نمی‌شود؛ باید پیامبر برایت عزیزتر از نفس و عترت باشد.» (بحارالانوار)

اجازه بدهید دو حکایت بگویم. روزگاری مردی قصد داشت پیامبر را ترور کند. می‌گفت: «فقط مانده یک نفر باشد که بعد از کشتن من از زن و بچه‌ام نگهداری کند؛ یقین دارم مرا خواهند کشت و نگرانم که بچه‌ها به چه دستانی بیفتند.» شخصی جلو آمد و گفت: «اگر پیامبر را بکشی و آن‌ها تو را بکشند، من از زن و بچه‌ات مثل زن و بچه خودم مراقبت می‌کنم.» مرد دلگرم شد، کنار خانه‌ی کعبه سوگند یاد کرد و رفت تا نقشه‌اش را اجرا کند. آمد تا پیامبر را بکشد؛ شمشیری زیر لباس داشت. وارد مسجد شد، پیامبر به سوی قبله بود. مرد ادعا کرد آمده برای

عبادت، اما پیامبر پرسید: «آن شمشیر چه است که زیر لباس پنهان کرده‌ای؟» مرد پاسخ داد: «همراهم بود؛ حالا همراهم است.» پیامبر پرسید: «پس آن عهد کنار حجر الأسود چه بود که به من کردی؟»

در همان لحظه حقیقت رخ داد: آن مرد در برابر پیامبر به زمین افتاد و ایمان آورد. گفت: «یک مرتبه دیدم چقدر به تو علاقه‌مند شده‌ام، چقدر عاشقت شده‌ام؛ چه آدم احمقی بودم که می‌خواستم تو را بکشم.» این است اثر محبت پیامبر: جان دادن برای او آسان می‌شود. آیا نصرت پیامبر سخت است؟ جان دادن در راه او سخت است؟ نه؛ برای مؤمن واقعی آسان‌تر از بسیاری عبادات است. نماز صبح را خواندن از برخی دل‌ها سخت‌تر است؛ اما عشق به پیامبر، انسان را آماده جان‌فشانی می‌کند.

خدا دینش را سخت نکرده؛ دین آسان است، و آسان‌ترین بخشش نصرت پیامبر و اولیاست. اما برای برخی‌ها سخت می‌آید؛ وای بر آن‌ها که ایمان نیاوردند نابود باد آنان که در برابر حقیقت ایستادند. ما درباره‌ی آنان سخن نمی‌گوییم، بلکه درباره‌ی انسان‌هایی حرف می‌زنیم که دل به حق دادند. حتی آن تروریست بدبخت، همان‌که قصد جان پیامبر را داشت و برای زن و بچه‌اش نگران بود، در یک لحظه ایمان آورد و گفت: «عاشقت شدم، یا رسول‌الله؛ چه کار می‌خواستم بکنم؟» ایمانش با محبت مشخص شد.

« داستان جوان مکه و ایمان ناگهانی

یه جوان دیگه‌ای هم در مکه بود از همون‌هایی که با فتح مکه مسلمان شده بودند، اما دلش کینه‌ای نسبت به پیامبر داشت و تصمیم گرفته بود روزی رسول خدا را به قتل برسونه. می‌گفت: «هر وقت بتونم، ناغافل بهش حمله می‌کنم.» ظاهراً در غزوه حنین بود که دنبال پیامبر می‌گشت تا پشت سرش وایسه و وقتی شلوغی جنگ پیش اومد، حمله کنه. ناگهان پیامبر نگاهی بهش انداخت و گفت: «جوون، برو جلو.» مرد گفت: «می‌روم، آقا.» پیامبر دوباره گفت: «برو جلو، اینجا وایسادی برای چی؟» دو بار این ماجرا تکرار شد؛ بار سوم پیامبر با صراحت گفت: «من سعادت تو را با جهاد می‌خواهم، تو دنبال کشته‌ام هستی.» همین جمله بود که اثر کرد. مرد گفت: هیچ‌کس جز پیامبر از باطن من خبر نداشت، همینکه پیامبر آن را به زبان آورد، یک‌باره ایمان آورد و گفت: «چقدر عاشق پیامبر شدم!» تا دقایقی پیش می‌خواست او را بکشد و اگر آن لحظه پیامبر بهش می‌گفت «برو و به خاطر من پدرت را بکش»، شاید می‌کشت؛ اما آن خطاب ساده و آن توجه پیامبر، دلش را دگرگون کرد. پس می‌بینید، «تَعَزُّوْهُ» کار سختی نیست؛ من از شما چیزی جز این نخواستم گفتم جان بدهید برای او؛ اما ایمان که بیاد، آن جان دادن خودبه‌خود می‌آید.

« دعا برای فداکاری در راه اولیای خدا »

یک دعای کوتاه می‌کنم؛ شما «آمین» بگویید: «خدایا ما را از عاشقان فدایی اولیایت قرار بده.» یعنی ایمان بیاوریم به اولیای تو و اگر امام زمان را دیدیم، در شک نباشیم که او خود اوست واقعاً اگر او را ببینی، دل آدم جور دیگری عاشق می‌شود. پس نکته‌ی اول این است که جان دادن در راه اولیای خدا سخت نیست؛ چرا که آن‌ها آن قدر عزیز و محبوب‌اند و این رازی است که خدا برای مؤمنان قرار داده، و مؤمن با این عشق از منافق شناخته می‌شود. آمین.

« جبهه مقابل: مانع نصرت و یاری نکردن »

بگذارید یک نکته را روشن کنم و کوتاه عرض کنم؛ شما دیشب دیر وقت عزاداری کردید و ان شاء الله این زیارت و گریه و روضه شما پذیرفته باشد، اما سؤال این است: چه چیزی باعث می‌شود مردم پیامبر را یا بچه‌های پیامبر را یاری نکنند؟ پاسخ ساده است: جان عزیز است، بله جان عزیز است، دادن جان سخت است؛ اما نصرت ولی خدا همیشه به معنی جان دادن نیست. خیلی جاها لازم نیست جان بدهی، کافی است زبانت را به کار بیندازی و به موقع در برابر ظلم بایستی؛ اگر شما و جمعی از مردم به موقع و پرتعداد بیاید و از ولی خدا دفاع کنید، چه کسی از شما جان خواسته؟ بالاخره باید هزینه‌هایی هم

داد، اما منظور هزینه مالی هم نیست که بگوییم «پول بده، سفر کن، غذا بده» این‌ها امور دیگری‌اند و نصرت ولی خدا صرفاً مشروط به خرج مالی نیست. بخش اول بحث این بود که محبت، جان دادن را آسان می‌کند؛ اما لازم نیست همه عاشق شوند؛ اگر عاشق نشدید لااقل احترام بگذارید و در وقت عمل از ولّیتان دفاع کنید. وقتی عالم حوزه یا قاضی یا استاد دانشگاه یا هر مردمی به ولی خدا توهین می‌کنند، دفاع زبانی لازم است شما باید از ولی خدا دفاع کنید. مهم‌ترین مانع نصرت ولی خدا چیست؟ آیا جان است؟ نه؛ جان ارزشمند است ولی خدا بی‌رحم نیست که از شما جان بخواهد. آیا مال است؟ نه؛ هرکس اگر مال هم بگذارد، عشق در دلش ریشه می‌دواند و آن خرج شیرین می‌شود. مانع اصلی، رودربایستی و ترس از موضع‌گیری است؛ این است که مردم را از نصرت بازمی‌دارد. دین خدا آسان است دین خدا سَمَحَهَا وَ سَهَّلَهَا و خدا از شما جان و مال بیهوده نمی‌خواهد؛ اما اگر در لحظه‌ی صلاح وردی، از دفاع بازایستی و فقط در روضه‌ها گریه کنی و فکر کنی کار تمام شده، این کافی نیست. فلسفه‌ی عزاداری‌های پرشور جز این نیست که ما را برای نبرد پای رکاب حضرت آماده کند؛ اگر فقط آمدی گریه کردی و حال معنوی‌ات بهتر شد، خوب است، اما عوارضش را هم باید پردازی؛ اگر آماده‌ی فداکاری نیستی، دست‌کم در دفاع زبانی و

حضور کوتاهی نکن. خدا می‌داند که اگر مردم آن روز مدینه فقط چهل نفر زبان به دفاع باز می‌کردند، چه بسا آن فجایع رخ نمی‌داد؛ پس نصرت ولی خدا غالباً با زبان، حضور و اقدام به موقع است، نه همیشه با جان یا مال.

« روایت امام صادق درباره مراجعه فاطمه زهرا به مهاجرین و انصار »

حضرت صادق علیه السلام روایت می‌کند که فاطمه علیها السلام چهل صبح‌روز در خانه‌های مهاجرین و انصار در زد؛ حسن و حسین همراهش بودند و ایشان پیوسته تَقُولُ سخن می‌گفت و می‌گفت. امیرالمؤمنین علیه السلام در آن حال خاموش بود؛ چه می‌گفت؟ آن‌ها پیشاپیش به علی پاسخ نگفته بودند و حضرت فریاد می‌زد: «ای معشر مهاجرین و انصار، یاری کنید خدا را؛ دختر پیامبران وارد بر شما شده؛ شما روزی به رسول خدا بیعت کردید که از او و ذریه‌اش در برابر آزار دیگران دفاع کنید، پس به بیعتتان وفا کنید!» اگر شما در شهر خودتان دیده بودید که بانوی پیامبر در چهل خانه در می‌زند و می‌گوید: «من دختر پیامبر شما هستم، یاری کنید خدا را»، آیا جز این بود که خودتان را به آتش بکشید و جان به کف در آید؟ «فَمَا أَعَانَهَا أَحَدٌ وَلَا عَجَبَهَا أَحَدٌ وَلَا نَصَرَهَا أَحَدٌ» هیچ‌کس یاری نکرد، هیچ‌کس شگفت زده نشد و هیچ‌کس از او دفاع نکرد. آخرین خانه‌ای که در زد خانه معاذ بن جبل بود؛ فاطمه به او گفت: «ای معاذ به رسول

خدا به سوگند، اگر تو مرا یاری کنی، او را و ذریه‌اش یاری کرده‌ای.» معاذ از خود پرسید: «آیا غیر من کسی هست که تو را یاری کند؟» فاطمه پاسخ داد: «نه، هیچ‌کس جوابم را نداد.» معاذ گفت: «پس من چه فایده‌ای دارم که بیایم تو را یاری کنم؟» و لذا نیامد.

فکر کنید اگر او ساده می‌گفت: «خانم، به جهنم که نیامدند»، یا می‌گفت: «الهی فدایت شوم، چرا اصلاً تو آمدی پیش من؟» اما فاطمه چه می‌شنید؟ او آمد، در خانه‌ها را زد، از مردم خواست «از آنچه به رسول و ذریه‌اش رسیده، از سهمی که خودتان برده‌اید، پس بگیرید و به او بازگردانید»؛ یعنی همان چیزی که شما در بیعت به رسول گفته بودید که از ذریه‌اش دفاع کنید. او می‌آمد و تقاضای بازگشتِ فدک را می‌کرد: «فَدَكًا فُلَانٌ أَخْرَجَ وَكَيْلِي مِنْهَا» فدک را کسی غصب کرده و کارگزار من را از آن بیرون کرده است؛ کمی یاری بکنید. و مردم پاسخ ندادند. روزها گذشت؛ فردای هر روز شاید عده‌ای از آنان نزد خود می‌گریستند و می‌پرسیدند «چرا کمک نکردیم؟» معاذ بن جبل وقتی باز می‌گردد می‌گوید: «فَمَا أَبْلَغُ مِنْ نَصْرَةٍ» پس من چه کنم؟ چه یاری‌ای مؤثرتر است که من انجام دهم؟ و به همین سبب خود را کنار کشید.

ای وای بر کسانی که با این قساوت، مادر پیامبر را تنها گذاشتند؛ اگر فاطمه در خانه‌ی علی نبود، آن ناله‌های سوزناک او چنان بر جانِ مردم مدینه می‌نشست که همه

هجوم می‌آوردند و می‌گفتند: «یا علی، ما فدایت؛ فاطمه فدای تو شد؛ پروانه‌ای بر گرد شمع وجود تو سوخت!» اما نیاوردند. معلوم شد چرا آن توصیه‌ها و سفارشاتِ آخرینِ حضرت زهرا صادر شد که: «شَبِّ غَسَل و شَبِّ کَفَن و تدفین من؛ مبادا کسانی بیایند.» این خونِ پاکِ فاطمه علیها السلام هدر شد؛ آنانی که با پررویی و رودربایستی‌ها ما را رَامَسْتَمَالی کردند، رفتند و گذشتند.

خدا لعنت کند کسانی را که فاطمه را تنها گذاشتند؛ ما که نمی‌توانیم این وضع را تصور کنیم مادرِ ما برای ما غیر قابل تصور است. شما چه می‌خواستید از آن‌ها؟ جان بدهند؟ مالشان را بدهند؟ نه! او چیزی جز بازگرداندنِ حقِ خود نخواست. فدک از آنِ او بود؛ او خواست فقط حق و اموالِ خودش را پس بگیرد. پس هر کسی عالمِ دینی یا جاهلِ دینی، عوام یا خواص که برای امام و نصرتِ دین هزینه نکند، در همان راه گمراهی سهیم است. چه باید بکنیم؟ دست‌کم با زبان از ولیّ جامعه دفاع کنیم؛ اگر کسی به ولیّ جامعه اهانت کرد، شما بایستید و دفاع کنید.

خدایا، ما را جزو نصرت‌کنندگان دینت قرار بده. آمین.

« دفنِ شبانه حضرت زهرا علیها السلام و یاران وفادار »

چه کسی خبر کرد؟ «حسن! بدن مادرت را باید مخفیانه ببریم؛ هیچ‌کس را خبر نکن.»

خُب، همه دل‌ها پر از غصه شد؛ «هیچ‌کس را خبر نکن»، اما می‌فرستند: «برو بگو سلمان بیاید، بگو مقداد بیاید، بگو ابوذر بیاید...» ای امیرالمؤمنین علیه السلام، امشب ممنون که ما را صدا زدی؛ آمدیم برای فاطمه و بعد عزاداری کردیم. شنیدیم قرار بود جلسه خصوصی باشد و کسی نباشد، ولی بالاخره خبر پخش شد من هم خبر کردم.

فقها می‌گفتند: در تصوّر من آن چنان می‌سوختم که نمی‌دانستم چگونه امیرالمؤمنین علیه السلام بدن را برداشت و او را به خاک سپرد؛ دلم می‌خواست کسی بگوید «به من نشان دهید، حتی در عالم رؤیا». ناگهان دیدم آقا تنهاست؛ وقتی بدن را برداشت و برد تا در خاک بگذارد. «عَالِمُ اللَّهِ بِحَالِ الْقَوْمِ» خداوند از حال مردم آگاه است.

